

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی

۱۳ جنوری ۲۰۲۰

گرامیداشت رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت در برلین!

روزا لوکزامبورگ انقلابی و رهبر سوسیالیست و کمونیست المانی و پولندی تبار بود. او از مهم ترین چهره های سوسیالیستی در آغاز قرن بیستم بود. وی از اصلی ترین بنیان گذاران حزب سوسیال دموکرات پولند و اتحادیه اسپار تاکیست که «حزب کمونیست المان» نامیده شد.



رزا در کتابش به نام «انباشتگی سرمایه»، می نویسد: «بحران سوسیال دموکراسی»: ما امروز دقیقاً در همان جایی قرار داریم که چهل سال پیش فریدریش انگلس پیش بینی نمود: در مقابل یک انتخاب. در این حالت یا پیروزی امپریالیسم است و فروپاشی هر گونه فرهنگی. در این حالت درست به مانند روم قدیم یک قبرستان بزرگ ایجاد می شود و یا پیروزی سوسیالیسم است به این مفهوم که آکسیون های آگاهانه مبارزاتی از سوی پرولتاریای بین المللی بر علیه امپریالیسم و متدهایش یعنی جنگ ها انجام می پذیرد. ما هم اکنون در مقابل یک واقعیت تاریخی به مفهوم «یا این یا آن» قرار گرفته ایم و همه چیز به تصمیم و آگاهی طبقاتی پرولتاریا بستگی خواهد داشت.»

رزا لوکزامبورگ در تمام زندگیش تلاش نمود به انسان ها شهادت دهد که در مقابل سرمایه داری کشنده و جنایت کار برخیزند و این سیستم را رد کنند.

رزا لوکزامبورگ شخصیتی است با جنبه های گوناگون هم چون روزنامه نگاری برجسته، سخن رانی پرشور، نویسنده و جدل گرائی شایان توجه که فعالیت های سیاسی اش مانع این امر نمی شده است که دوستی های بسیاری برقرار کند و زندگی عاشقانه پر جنب و جوش و پرماجرایی داشته باشد.

از همان سال ۱۹۰۴، رزا لوگزامبورگ در مورد عملکرد توده ها و نقش رهبری با لنین به جدل پرداخت. به این موارد، مسائل دیگری مانند خودانگیختگی و سازمان دهی، آزادی و دیکتاتوری، که در اندیشه وی جای مهمی را اشغال می کرد، نیز افزوده شد.

رزا لوگزامبورگ با تکیه بر اساسنامه انترناسیونال اول، که تصریح می کند: «رهائی زحمت کشان توسط خود زحمت کشان صورت خواهد گرفت»، چنین ارزیابی می کند که آگاهی طبقاتی از مبارزه طبقاتی پدیدار می شود و این که وظیفه پیشگامان، وظیفه حزب، پیش از هر چیز، توضیح دادن دلایل ژرف و اهداف مبارزه برای تمام طبقه کارگر است. وی با شکل حزب سازمان داده شده که از سوی لنین توصیه می شد مخالف است زیرا تاکتیک مبارزاتی باید «توسط تمام جنبش تعیین شود».

در واقع، آن چه را که رزا لوگزامبورگ زیر سؤال می برد، شیوه ارائه مطالب در «چه باید کرد؟» لنین است، که هر چند خود لنین بعدا برد آن را کاهش داد، رزا لوگزامبورگ از قرار دادن چارچوبی که این اثر در آن نگاشته شده بود، یعنی مرحله مشخصی از حزب بلشویک در یک کشور استبدادی، کوتاهی می کند. وی که تجربه اش را در بطن حزب سوسیال دموکرات المان - که آن را به عنوان «الگو» در نظر می گیرد - تئوریزه می کند، مفاهیم لنینیستی را که با معیارهای «اس.پ.د.» مطابقت ندارد، نمی پذیرد.

با وجود این، اختلافات بیش تر بر اساس شکل سازمان دهی است تا درباره نقش حزب. در حالی که لنین در «حل شدن حزب در توده ها و پیشگام آگاه طبقه کارگر نبودن» را خطر بزرگی می بیند، رزا لوگزامبورگ بیش تر چنین ارزیابی می کند که کافی است توده ها را آگاه کرد تا آن ها انقلابی شوند.

در سال ۱۹۱۳ که اشکالات سوسیال دموکراسی المان بروز می کند، رزا لوگزامبورگ با جسارت فوق العاده ای، «مقامات» را مورد حمله قرار می دهد.

رزا لوگزامبورگ در مورد مسأله ملی نیز با لنین به مخالفت پرداخت. وی به لنین ایراد می گرفت که حق ملت ها را در تعیین سرنوشت خود به رسمیت می شناسد، در حالی که به عقیده رزا لوگزامبورگ، این فقط «یک جمله توخالی» در جامعه سرمایه داری است. پس از انقلاب اکتبر نیز به بلشویک ها اعتراض می کرد که به جای دفاع «با چنگ و دندان از تمامیت ارضی امپراتوری روس به عنوان سرزمین انقلاب»، خود را با جدا شدن فنلاند، پولند و ... وفق داده اند.

رزا لوگزامبورگ، به اهمیت مسأله ملی پی برده بود و مبارزه مشترک پرولتاریای جهانی را هدف قرار می داد. تجزیه و تحلیل وی از نیروهای موجود، او را به یک الگوی ساده شده می رساند که بر اساس آن، با شعله ور شدن انقلاب، پیروزی گریزناپذیر پرولتاریا تمام مسائلی را که در برابر بشریت قرار می گیرد، حل می کند.

مبارزه ای که حزب سوسیالیست پولند با شووینیسیم در پیش گرفته بود رزا لوگزامبورگ را به آن جا رساند تا به این نتیجه برسد که برای طبقه کارگر دیگر جایی برای آرمان های ملی وجود ندارد، دولت ملی و ملت، از همین اکنون، به علت پیدائی امپریالیسم دیگر مفاهیمی کهنه شده هستند و در نظام سوسیالیستی دیگر دولت ملی وجود نخواهد داشت.

رزا لوگزامبورگ در مورد مسأله روستا نیز با لنین مخالفت می ورزید. وی به بلشویک ها ایراد می گرفت که چرا زمین ها را از نوامبر سال ۱۹۱۸ بین دهقانان تقسیم کردند، و چنین ارزیابی می کرد که بلشویک ها به جای پرداختن به اولویت های فوری، مسائل غیرقابل حلی را در برابر کشاورزی قرار داده اند.

رزا لوگزامبورگ در اثر نظری خود، به نام «انباشت سرمایه»، مسأله اقتصادی مهمی را بررسی می کند: چگونه بازتولید گسترده شده در نظام سرمایه داری عمل می کند؟

با طرح کردن مسأله، رزا لوگزامبورگ شایستگی جلب کردن توجه را به نقش استعمار در نظام سرمایه داری معاصر دارد. در حالی که اغلب نظریه پردازان انترناسیونالیسم دوم تنها به اشاره به پدیده فوق بسنده می کنند، رزا لوگزامبورگ بر لزوم آن تاکید دارد و نشان می دهد که فتح سرزمین های دارای نظام غیرسرمایه داری توسط دولت های سرمایه داری، این نظام را وارد مرحله نوینی می کند. ولی رزا لوگزامبورگ در همین جا متوقف می شود. لنین، برعکس، با بررسی همان پدیده امپریالیستی، ملاحظه می کند که استعمار نابرابری اقتصادی را میان ملت ها تشدید می کند، و بر نقشی که کشورهای زیر ستم (مستعمره و نیمه مستعمره) می توانند برای آزاد سازی خود در چارچوب جهانی ایفا کنند، تاکید می ورزد.

به این ترتیب، رزا لوگزامبورگ یک انقلابی پرشور و در عین حال نویسنده ای است با دیدگاه های بسیار وسیع و گسترده. وی صرفاً از فاکت ها آغاز نمی کند تا به اصول عمومی برسد، بلکه از اصول حرکت می کند و می کوشد به آن ها جنبه مشخص بدهد.

رزا لوگزامبورگ به پژوهش کارتل ها می پردازد و هنگامی که درباره کشور بلژیک پیش از سال های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ می نویسد، به درستی تمایزی میان لیبرال ها و مذهب یون نمی گذارد.

همین انتقادات رزا، کافی بود که بسیاری از جریانات سیاسی نه تنها پروروس، بلکه منتقدین آن نیز رزا را نادیده بگیرند.

در روز پانزدهم ژانویه ۱۹۱۹، رزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنشت که او نیز از شخصیت های مهم چپ المان به شمار می رود، در برلین به قتل رسیدند.

زندگی و مرگ این دو چهره انقلابی که هر دو در ۴۷ سالگی کشته شدند، چنان در حیات فکری و سیاسی المان و حتی اروپا ریشه دوانده، که بدون شناخت آنان نمی توان درک درست و کاملی از معادلات سیاسی داشت. اکنون پس از گذشت صد و یک سال، علاوه بر انتشار کتاب ها و مقالات در این باره، هر ساله مراسم و بزرگداشت در قتلگاه این دو برگزار شده است.

امسال نیز این مراسم و بزرگداشت روز یکشنبه ۱۲ ژانویه ۲۰۲۰ ساعت ۱۰، از U 5- Frankfurter Tor شروع شده و به شکل تظاهرات تا گورستان سوسیالیست ها، برگزار خواهد شد. بزرگداشت سال گذشته نیز روز یکشنبه سیزدهم ژانویه ۲۰۱۹ در محل «یادبود سوسیالیست ها» در برلین و با فراخوان حزب چپ رادیکال المان (Die Linke) برپا شده بود.

این بنای یادبود در گورستانی در محله فریدریشسفلده برلین واقع است که اجساد چهره های بزرگ جنبش کارگری و کمونیستی المان را در خود جای داده است.

گورستان فریدریشسفلده که در ۲۱ مه ۱۸۸۱ افتتاح شد، از زمان دفن ویلهلم لیبکنشت از رهبران حزب سوسیال دموکرات المان و دوست نزدیک مارکس در ۱۹۰۰، به جایی برای خاک سپاری نمایندگان و بزرگان چپ گرا در این کشور تبدیل شده است.

در مراسم یادبود رزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنشت در این گورستان، علاوه بر چندین هزار نفر از جمله رهبران حزب چپ رادیکال المان، گریگور گیزی، سیاستمدار المانی و رئیس سازمان احزاب چپ رادیکال اروپا نیز حضور داشت.

شرکت کنندگان، قبل از آن، در خیابان های برلین علیه آن چه «از بین رفتن حقوق دموکراتیک و افزایش خطر فاشیسم» اعلام شد، راه پیمائی کردند.

یک روز پیش از آن نیز، دی تاگستایتونگ (taz)، روزنامه چپ گرای چاپ برلین در شماره روز دوازدهم ژانویه، با چاپ عکسی از رزا لوکزامبورگ و تیتیر «بازگشت به رزا»، این مبارز مقتول را به عنوان «نماد مردمی» معرفی کرده بود.

رزا لوکزامبورگ شخصیتی جذاب و قابل احترام، حتی برای منتقدانش است. هانا آرنت، فیلسوف المانی گفته است: «رزا لوکزامبورگ عمرش وفا نکرد که ببیند چه قدر حق با او بوده است.» این فیلسوف تاکید می کند که نظرات رزا لوکزامبورگ «جایگاهی شایسته» در آموزش علوم سیاسی دارد. رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت - که پس از جنگ از حزب سوسیال دموکرات جدا شد - اوایل سال ۱۹۱۵ تشکیلاتی را با عنوان «اتحادیه اسپارتاکیست» ایجاد کرده بودند که از نام اسپارتاکوس، برده‌ای مبارز علیه امپراتوری روم، گرفته شده بود. این گروه طی جنگ جهانی اول و هم چنین مدت کوتاه «انقلاب ۱۹۱۹-۱۹۱۸ المان» فعال بود. هم چنین این دو مبارز، دو هفته پیش از آن که به قتل برسند، «حزب کمونیست المان» را بنیان گذاشته بودند. اما اختلاف رزا لوکزامبورگ و سوسیال دوکرات های المان به پیش از جنگ جهانی اول باز می گشت که در طول جنگ تشدید شده بود.

رزا لوکزامبورگ که اولین بار در جریان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در ورشو بازداشت شد، ده سال بعد در المان، به اتهام گفتاری علیه جنگ دوباره دستگیر شد. در زندان زنان برلین بود که مقاله مهمی درباره «بحران سوسیال - دموکراسی المان» نوشت.

بار سوم، در ژوئیه ۱۹۱۶ بود که بازداشت شد و تا نوامبر ۱۹۱۸، یعنی زمان پایان جنگ جهانی اول زندانی بود. او خود درباره آن روزهایش گفته است: «من در این اواخر مانند فولاد صیقل خورده، سخت شده ام.» قتل رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت، در «هفته خونینی» صورت گرفت که یکی از سیاه ترین روزهای المان پس از جنگ جهانی اول است.

دولت سوسیالیست المان به ریاست جمهوری فریدریش ابرت، برای سرکوب شورش ها با ارتش المان به توافق رسید. گوستاو نسلکه، وزیر دفاع نیز با مجوز دولت و در چارچوب حکومت نظامی، روز ششم ژانویه ۱۹۱۹ به شبه نظامیان «فرای کورپس» دستور داد تا نیروهای انقلابی را سرکوب کنند.

برخی از اعضای گروه «فرای کورپس» سربازان پیشین المان در جنگ بودند و هم چنان سلاح در اختیار داشتند. گفته می شود سال ها بعد، آدمکشان هیتلر از میان اعضای این گروه دستچین شدند.

در درگیری این گروه با کارگران، صدها کارگر کشته می شوند. رزا لوکزامبورگ نیز که نمی خواست دفتر روزنامه «پرچم سرخ» را ترک کند، با بالا گرفتن درگیری ها، فشارها و بازداشت ها می پذیرد که مخفی شود. هم زمان اطلاعاتی هائی برای ترغیب مردم به افشای محل اختفای رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت بر دیوارهای برلین نقش می بندد: «اگر می خواهید صلح، کار و نان داشته باشید رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکننت را بکشید.»

بالاخره روز پانزدهم ژانویه ۱۹۱۹ محل اختفای آن ها لو رفت و سربازان رزا لوکزامبورگ را به هتلی بردند که به عنوان مرکز فرماندهی از آن استفاده می شد. پس از دشنام، یک سرباز با ضربات قنداق تفنگ بر سر او می زند و یک ستوان نیز با اسلحه خود به شقیقه او شلیک می کند و جسد رزا لوکزامبورگ در کانالی در برلین انداخته می شود. پیش از او، کارل لیبکننت نیز در همین شرایط کشته شد.

رزا لوکزامبورگ پیش تر در یکی از نامه های خود از زندان گفته بود: «امیدوارم هنگام انجام وظیفه در نبرد خیابانی یا در زندان بمیرم.»

قتل رزا لوکزامبورگ، علاوه بر زدن مهر تأیید بر جدائی میان سوسیال دموکرات ها و کمونیست های المان، زمینه ظهور نازیسم در سال ۱۹۳۳ را تسهیل کرد. با قدرت گرفتن هیتلر، دود آتش به چشم همه رفت. در شرایط نابسامان و امنیتی آن زمان، رزا لوکزامبورگ در آخرین مقاله اش این چنین نوشته بود: «نظم در برلین حاکم است. گزمه های احمق! «نظم» شما بر شن بنا شده است. از همین فردا انقلاب از نو با سر و صدای بسیار قامت راست خواهد کرد تا شما را بیش از هر زمان بترساند و در بوق خود خواهد دمید که: بودم، هستم، خواهم بود.» روزا لوکزامبورگ با وجود اعتقاد راسخ به کمونیسم، از حکومت بلشویکی در روسیه و شخص لنین انتقاد کرد. او به خاطر تاکید بر ضرورت دموکراسی برای سیستم سوسیالیستی مورد احترام است. جمله معروف او تا امروز سرلوحه برنامه سوسیال دموکرات هاست: «آزادی واقعی تنها به معنای آزادی دگراندیشان است.»



اختلاف روزا و لنین

روزا لوکزامبورگ و لنین هر دو از سوسیال دموکراسی برخاستند و در آن نقش برجسته ای ایفا کردند. هر دو نه تنها بر جنبش کارگری روسیه و پولند و المان تأثیر گذاشت، بلکه همچنین نقش مهمی در مبارزه علیه «روزیونیسم و رفرمیسم» انترناسیونال دوم داشتند. هر دو مارکسیست هایی بودند که تئوری همانند پراتیک برای شان مهم بود.

اما لوکزامبورگ و لنین اختلافاتی هم با همدیگر داشتند. در نکات اساسی متعددی، تفاوت برداشت های لوکزامبورگ با لنین همچون تفاوت مسائل انقلاب سوسیالیستی با مسائل انقلاب بورژوائی، یا مسأله ملی و... اختلاف داشتند. اما همیشه با احترام رعایت همدیگر را می کردند. در واقع زیربنای اتحاد لوکزامبورگ و لنین مبارزه مشترکشان با رفرمیسم پیش از جنگ و شونیسم در طول جنگ سوسیال دموکراسی بود. اما این مبارزه در نهایت مجادله ای بود اصولی بر سر مضمون و شکل جنبش نوین کارگری، بر سر انقلاب و انترناسیونال پرولتری.

زمانی که سوسیال دموکراسی المان از انتشار آثار رزا لوکزامبورگ به بهانه «کمبود پول» سر باز زد، انترناسیونال سوم نیز قولی را که از طریق کلارز اتکین برای انتشار آثار او داده بود زیر پا گذاشت. با این همه روزا لوکزامبورگ چهره محبوبی بود. بنابراین لوکزامبورگ و لنین، تنها بر سر مسأله ملی و استقلال پولند اختلاف نداشتند و اختلافشان فراتر از آن بود. در عین حال مجادله میان لوکزامبورگ و لنین در باره مسأله ملی را نمی توان از دیگر مسائل مورد اختلاف میان آنان جدا کرد. این مسأله با دیگر مسائل انترناسیونالیسم پرولتری و انقلاب جهانی به صورت تنگاتنگی گره خورده و تنها یک نمونه از اختلافات اساسی میان آن دو، درک پرولتری از انقلاب جهانی بود.

بهجرات می‌توان گفت که روزا لوکزامبورگ شدیدتر از همه تجدیدنظرطلبی را عمیقاً به نقد کشید. وی در مشاجره مستقیم قلمی‌اش علیه برنشتاین ۱، مقابله با «قانون‌باوری ناب»، بار دیگر خاطرنشان ساخت که «نمی‌توان استثمار طبقه کارگر را که فرآیندی اقتصادی است، از طریق قانون‌گذاری در چارچوب جامعه بورژوازیی الغاء یا ملایم‌تر کرد.» او تاکید کرد که اصلاحات اجتماعی «تعرضی بر استثمار سرمایه‌داری نیست، بلکه تلاشی برای به نظم در آوردن این استثمار»^۲ به‌نفع خود جامعه سرمایه‌داری است. روزا لوکزامبورگ نوشت: «سرمایه نه به‌سوی سوسیالیسم، بلکه به سوی فروپاشی می‌رود و برای این فروپاشی است که طبقه کارگر باید خود را آماده نماید؛ برای انقلاب و نه برای رفرف.» اما منظور روزا این نبود که از مسائل روز چشم‌پوشی کرد؛ مارکسیسم انقلابی هم، برای بهبود وضع زندگی کارگران در محدوده جامعه سرمایه‌داری مبارزه می‌کند، اما توجه‌اش، برخلاف رویونیسم، به‌مراتب بیشتر معطوف به چگونگی پیشرفت مبارزه است تا به اهداف فوری آن. برای مارکسیسم، در مبارزات اتحادیه‌ای و سیاسی مسأله بر سر رشد عوامل ذهنی انقلاب کارگری، بر سر گسترش آگاهی طبقاتی انقلابی است. در مقابل هم قرار دادن رفرف یا انقلاب اشتباه خواهد بود؛ این تقابل‌ها را باید در جای و بیژمشان در کل فرآیند اجتماعی قرار داد. هدف نهایی یعنی انقلاب پرولتری را نباید در مبارزه برای مطالبات روزمره به‌بوته فراموشی سپرد.^۳

آن‌ها اولین بار زمانی با هم به‌مخالفت برخاستند که اوضاع روسیه در دوره انقلاب ۱۹۰۵، مبارزه انقلابی برای دستیابی به‌قدرت را به مسأله‌ای حاد بدل شد که پاسخ مشخصی را طلب می‌کرد. بدین‌گونه مجادله‌ای که میان لوکزامبورگ و لنین در گرفت، در ابتدا بر سر موضوعات تاکتیکی، مسائل سازمان‌دهی و مسأله ملی بود.

لنین که به‌شدت تحت تاثیر کائوتسکی قرار داشت، همانند وی معتقد بود که جنبش‌های استقلال‌طلبانه ملی را باید جنبش‌هایی مترقی به‌شمار آورد، زیرا «دولت ملی بهترین شرایط را برای توسعه سرمایه‌داری تضمین می‌کند.» وی در مشاجره قلمی‌اش علیه روزا لوکزامبورگ گفته که خواست حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش از آن‌رو انقلابی است، که خواستی دمکراتیک است و هیچ تفاوتی با سایر خواست‌های دمکراتیک ندارد. او تاکید دارد که «در هر ناسیونالیسم بورژوازیی ملت ستمکش مضمون عمومی دمکراتیکی برضد ستمگری وجود دارد، و از این مضمون، ما بی‌قیدوشرط پشتیبانی می‌کنیم.»^۴

نگرش لنین به‌حق تعیین‌سرنوشت، همان‌گونه که از دیگر نوشته‌هایش نیز پیداست، به‌نظرم حتی با نظریات مارکس و انگلس درباره حق تعیین‌سرنوشت متفاوت بود. زیرا مارکس و انگلس، همانند لنین بدون قید و شرط از جنبش‌های ملی دفاع نمی‌کردند و به این مسأله، از دیدگاه منافع پرولتری می‌نگریستند. به همین دلیل می‌گفتند آن گرایش ملی که رو به فئودال‌ها دارد قابل دفاع نیستند.

در واقع این دیدگاه لنین، اگر در آن تاریخ‌ها، برای بعضی‌ها پذیرفته شده بود اما امروز چنین دیدگاهی بسیار مضر و خطرناک است. روزا لوکزامبورگ، در جزوه «بیونیوس»^۵ اش که در خلال جنگ انتشار یافت، دیدگاه خود را چنین خلاصه کرد: «تا زمانی که دولت‌های سرمایه‌داری وجود دارند، به‌خصوص تا زمانی که سیاست جهانی امپریالیستی حیات داخلی و خارجی دولت‌ها را تعیین کرده و شکل می‌دهد، حق تعیین‌سرنوشت با عمل آن دولت‌ها چه در جنگ و چه در صلح هیچ نقطه مشترکی ندارد. ... در محیط امپریالیستی امروزین جنگ‌های ملی تدافعی دیگر اصلاً امکان وجود ندارند، و هر سیاست سوسیالیستی که بر این ویژگی مرحله معین تاریخی چشم بریندد، و اجازه دهد که در میان گرداب جهانی از دیدگاه‌های منفرد یک کشور هدایت شود، از پیش محکوم به شکست است.» روزا لوکزامبورگ تا به‌آخر بر این نظر خود پایبند ماند، بدون این که حاضر به دادن کوچک‌ترین امتیازی در این مورد به لنین باشد. وی پس از انقلاب روسیه، زمانی که سیاست حق ملت‌ها در تعیین‌سرنوشت خویش به‌مرحله عمل در آمد، به‌طرح این پرسش پرداخت که چرا بلشویک‌ها با چنان سرسختی و پیگیری انعطاف‌ناپذیری به‌شعار حق ملت‌ها در تعیین‌سرنوشت خویش چسبیده‌اند، در حالی که چنین سیاستی هر چه باشد «در تناقض شدید با سانترالیسم صریح آنان در سایر موارد و همچنین در تناقض شدید با روشی است که آنان در برابر دیگر اصول دمکراتیک اتخاذ کرده‌اند. ...

تناقضی که در این جا بروز می‌کند، بیشتر بدان سبب غیرقابل فهم است که در مورد اشکال دمکراتیک زندگی سیاسی در هر کشور... ما واقعا با پرارزش‌ترین شالوده، آری با شالوده اجتناب‌ناپذیر سیاست سوسیالیستی سروکار داریم، در حالی که شعار معروف «حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش» چیزی جز یک عبارت‌پردازی و پرت‌وپلای پوچ خردمبورژوایی نیست».^۵

به‌نظر لوکزامبورگ، در هر دو مورد «دریغا که حساب‌ها به‌ملکی غلط از آب در آمد. برعکس آنچه بلشویک‌ها انتظارش را داشتند، ... «ملت‌های» (آزاد شده) یکی پس از دیگری، از آزادی تازه به ارمغان رسیده استفاده کردند تا چون دشمنی خونی برضد انقلاب روسیه با امپریالیسم المان متحد شوند و در پناه آن پرچم ضدانقلاب را به‌داخل خود روسیه بکشانند. ... بدیهی است که این «ملت‌ها» نبودند که این سیاست ارتجاعی را به‌اجرا درآورند، بلکه فقط طبقات بورژوا و خردمبورژوا بودند. ... که «حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش» را به ابزار سیاست طبقاتی و ضدانقلابی خود تبدیل کردند. اما ... خصلت پندارباخانه خرده بورژوایی این عبارت‌پردازی ناسیونالیستی دقیقا در این نهفته است، که در چهارچوب واقعیت خشن جامعه طبقاتی ... به‌سادگی به ابزاری در خدمت سلطه طبقاتی بورژوازی مبدل می‌شود».^۶

مارکسیست‌های آن دوره باور نداشت که روسیه بتواند به‌تفاهلی با اتکا به منابع خود، در مبارزه انقلابی دوام بیاورد. همراهی با بیان انگلس که «اگر انقلابی در روسیه هم‌زمان باعث بروز انقلابی پرولتری در اروپا شود، آن‌گاه مالکیت اشتراکی (Gemeineigentum) کنونی در روسیه می‌تواند سرآغاز تحولی کمونیستی از کار درآید».

اما روزا لوکزامبورگ زودتر از آن درگذشت تا شاهد این باشد که سیاست بلشویکی، با دست‌کشیدن از باورهای جنبش انقلابی کمونیستی و انترناسیونالیستی، صرفا به حکومت خود در چارچوب سرمایه‌داری دولتی چسبید. لیبکنشت از زندان در هم‌نظری با روزا لوکزامبورگ نوشت: «اگر انقلاب در المان به‌وقوع نپیوندد برای انقلاب روسیه دو شق باقی می‌ماند: یا نابودی (در حال رزم) انقلابی و یا دوام دروغین اسفانگیز».

گرچه دوستی دراز مدت روسیه لنینی با المان هیندنبورگ موقتا به سردی گرائید اما همواره در اصل از آن دفاع کردند و بوخارین در چهارمین کنگره جهانی کمینترن به‌طور روشن چنین بیان کرده بود: «میان استقراض و پیمان نظامی تفاوت اصولی وجود ندارد. ما دیگر آن قدر رشد کرده‌ایم که بتوانیم پیمانی نظامی با یک بورژوازی ببندیم، تا به‌کمک این دولت بورژوایی بورژوازی دیگری را شکست دهیم. در این شکل دفاع از میهن، یعنی شکل پیمان نظامی با دولت‌های بورژوایی، وظیفه‌ی رفقای آن کشور است که این بلوک را برای رسیدن به پیروزی یاری دهند».

به این ترتیب، نظر و تاکتیک لنین (استفاده از جنبش‌های ملی برای اهداف انقلاب جهانی)، از لحاظ تاریخی نادرست از آب درآمد. هشدارهای روزا لوکزامبورگ، هرچند به جایی نرسید و گوش شنوا پیدا نکرد اما درسی آموزنده برای کمونیست و انترناسیونالیسم پرولتری است.

ماجراجویی‌های انترناسیونال سوم به‌ویژه در المان، به‌خوبی نشان داد که تا چه اندازه «مبارزه برای راهی ملی مبارزه‌ای برای دمکراسی است؟»؛ ماجراجویی‌هایی که خود از جمله پیش‌شرط‌های پیروزی فاشیسم در المان شد. ده سال رقابت مدام با هیتلر بر سر عنوان ناسیونالیسم واقعی، بخشی از کارگران را به نیروهای فاشیستی مبدل کرد.

لنین سیاست‌مداری عمل‌گر بود از این‌رو، وی خود را اساسا در مقامی آگاه به تاکتیک، از نظریه‌پردازان انترناسیونال دوم متمایز می‌کرد.

لنین به‌مناسبت چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر اعلام کرد که «ما بهتر از هرکس دیگر انقلاب بورژوا-دمکراتیک را به فرجام خود رساندیم»، و این انقلاب به‌کمک دهقانان به‌انجام رسید. بنابراین بلشویک‌ها، با وجود این که قدرت را در روسیه تصرف کردند اما میان تضادهای کارگران و دهقانان، چنان توافقی ایجاد کردند، که خودشان بتوانند قدرت را نگهدارند. به‌همین خاطر،

سیاست متناقض، چه در سطح روسیه و چه در سطح جهانی توسط کمینترن اجرا شد که تاریخ انترناسیونال سوم را به تاریخ بحران‌ها و انحطاط آن مبدل ساخت.

رزا لوکزامبورگ، در این‌باره نوشت «شعار تصرف فوری و تقسیم زمین‌ها و املاک به‌وسیله دهقانان، می‌باید ضرورتاً درست در جهت مخالف تأثیر بگذارد. این کار نعتها اقدامی سوسیالیستی به‌شمار نمی‌آید، بلکه راه رسیدن به سوسیالیسم را نیز سد می‌کند». ۷ روزا لوکزامبورگ که آن‌زمان در زندان بود، نمی‌دانست که دهقانان زمین‌ها را تقسیم کرده بودند، پیش از آن‌که بلشویک‌ها آنرا اعلام کنند این موضع را گرفت.

در واقع آن‌چه که در روسیه وجود داشت، نه سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی، بلکه مدل دیگری از بورژوازی با اقتصاد سرمایه‌داری دولتی بود. هرچند که حاکمان شوروی و طرفداران آن‌ها در سطح بین‌المللی، خود را سوسیالیسم و یا کمونیست نیز می‌نامیدند، اما در واقعیت، سرمایه‌داری دولتی بود که کارگران را استثمار می‌کرد و همچنان کارگران مزدبگیر بودند. و به‌لحاظ سیاسی نیز یک حاکمیت دیکتاتوری، به‌ویژه با به قدرت رسیدن استالیسم بر بلوک شوروی حاکم بود.

این اختلافات میان لوکزامبورگ و لنین را که در این‌جا مطرح کردیم، هر چند که به تاریخ گذشته تعلق دارند اما این بحث و جدل‌ها، امروزه هم مشغله ما را می‌گیرند. اما نکته اساسی در مباحثات آن‌دو، این است که آیا انقلاب منوط به‌وجود جنبش کارگری متشکل است یا به جنبش خودانگیخته کارگران بستگی دارد؟ آیا هر جنبش ملی و حمایت از حل مسأله ملی، قابل دفاع هستند و یا دفاع از آن، یک راحل انسانی و سیاسی و اجتماعی را در پیش پای بشر به‌ویژه طبقه کارگر قرار دهد که به همبستگی و اتحاد و مبارزه علیه سرمایه‌داری و حکومت‌های سرمایه‌داری منجر گردد؟! آیا به‌بهانه حذف حاکمیت، باید آزادی بیان و اندیشه، احزاب و رسانه‌ها را ممنوع کرد؟ و ...

حدود صد سال پیش، روزا لوکزامبورگ (Rosa Luxemburg) و کارل لیبکنشت (Karl Liebknecht) این دو رهبر سوسیالیست‌های آلمان، در پانزدهم ژانویه ۱۹۱۹ به دست نیروهای نظامی دولت موقت آلمان پس از سرنگونی نظام قیصری به‌قتل رسیدند.

روزا لوکزامبورگ از فعالان جنبش کمونیستی آلمان در زمان جنگ جهانی اول بود. از صد سال پیش گمان می‌رفت که روزا لوکزامبورگ در گورستانی در برلین دفن شده است. گزارشی تازه نشان می‌دهد که جسد این رهبر انقلابی آلمان، هم‌اکنون در سردخانه بیمارستان شاریته در برلین قرار دارد.

در سردخانه پزشکی قانونی «مجمع درمانی شاریته» در برلین از سال‌ها پیش روی جسد زنی بدون سر و دست و پا تحقیق می‌شود. پزشکان و کارشناسان این مجمع به تازگی اظهار داشتند که به‌نظر آن‌ها این جسد به روزا لوکزامبورگ یکی از رهبران برجسته جنبش سوسیالیستی آلمان در دو دهه اول قرن بیستم تعلق دارد.

بنا به‌گزارش که نشریه اشپینگل منتشر کرده، کارشناسان روشن کرده‌اند که صاحب جسد در میانه چهل سالگی به‌قتل رسیده، به‌بیماری مفصلی مبتلا بوده و پاهای نامساوی داشته است. روزا لوکزامبورگ هنگام مرگ ۴۷ سال داشت، در ناحیه لگن دچار ضایعه بود و به همین خاطر هنگام راه رفتن می‌لنگید.

از زمانی که روزا لوکزامبورگ در ژوئن ۱۹۱۹ به خاک سپرده شد، همواره درباره محل دفن وی تردید وجود داشت، اینک کارشناسان این موضوع را با استناد بیان می‌کنند. به‌عقیده آن‌ها زنی که در ۱۳ ژوئن به جای روزا لوکزامبورگ در گورستان فریدریکسفلد برلین دفن شده، با مشخصات جسمانی رهبر انقلابی آلمان نمی‌خواند.

به‌علاوه طبق اسناد تاریخی روزا لوکزامبورگ پس از دستگیری، به‌شدت مضروب شده و سپس با گلوله‌ای به‌سر به‌قتل رسیده بود، اما روی جسدی که به‌جای او در گور آرمیده، چنین علایمی دیده نمی‌شود.

روزا لوکزامبورگ نظریه‌پرداز اصلی جناح رادیکال حزب سوسیال دموکرات المان بود. او در آستانه جنگ جهانی اول، در انتقاد از حمایت سوسیال دموکرات‌ها از جنگ، از این حزب انشعاب کرد و جریانی انقلابی به نام «انجمن اسپارتاکوس» بنیاد گذاشت. همین جمعیت بود که پایه تاسیس «حزب کمونیست المان» را تشکیل داد.

روزا لوکزامبورگ در راس حزب خود در پایان سال ۱۹۱۹ کارگران را به قیام مسلحانه فرا خواند. دولت حکم دستگیری او را صادر کرد. نفرت واحدهای سواره نظام ارتش المان در ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ روزا لوکزامبورگ را دستگیر کردند، و پس از شکنجه در کنار دوست هم‌زمش کارل لیبکنشت تیرباران کردند.

روزا لوکزامبورگ با وجود اعتقاد راسخ به کمونیسم، از حکومت بلشویکی در روسیه و شخص لنین انتقاد کرد. او به‌خاطر تاکید بر ضرورت دموکراسی برای نظام سوسیالیستی مورد احترام است. جمله معروف او تا امروز سرلوحه برنامه سوسیال دموکرات‌هاست: «آزادی واقعی تنها به‌معنای آزادی دیگرانندیشان است.»

نام روزا لوکزامبورگ، پس از انتقادهایش به لنین و حزب حاکم بلشویک، تقریباً از ادبیات نیروهای سوسیالیست و چپ روسیه و جهان حذف شد و متأسفانه این مسأله تا به امروز ادامه دارد. اما می‌توان با قطعیت کامل گفت که او به هیچ‌رو چهره‌ای کمتر از سایر کمونیست‌های نظریه‌پرداز زمان خود نبود. به‌گفته تروتسکی، «وی به متد مارکسیستی همان‌قدر مسلط بود که به اعضای بدن خود. می‌توان گفت مارکسیسم در رگ‌های او جریان داشت.» تروتسکی مانند لنین مواضع بسیار سنگینی علیه روزا گرفته است.

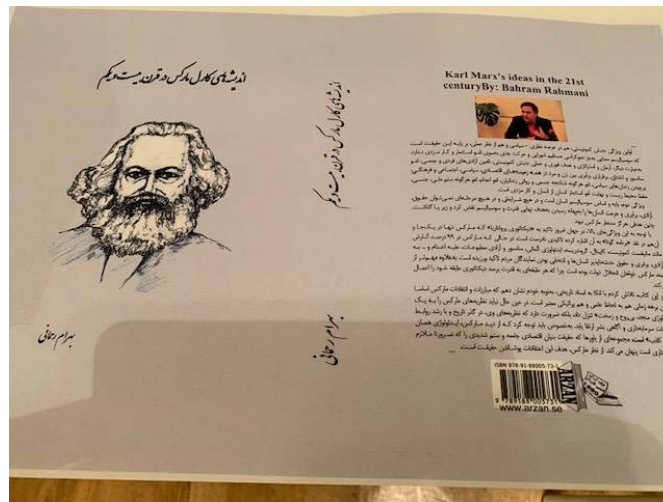
منابع:

- ۱- روزا لوکزامبورگ، رفرم اجتماعی یا انقلاب، ترجمه جدید با عنوان: اصلاح یا انقلاب، ترجمه اسدالله کشاورزی، انتشارات آزامهر، تهران، (۱۳۸۱)
- ۲- همان‌جا (اصلاح یا انقلاب)، ص ۳۷
- ۳- روزا لوکزامبورگ، رفرم اجتماعی یا انقلاب
- ۴- ر.ج. لنین: درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش. فارسی: لنین، آثار منتخبه در یک جلد، ص ۳۵۲ و ۳۵۶
- ۵- روزا لوکزامبورگ، انقلاب روسیه. فارسی: برگزیده آثار، انتشارات سیامک، بی‌تا، صص. ۱۰۴-۱۰۳
- ۶- همان‌جا، صص ۱۰۵-۱۰۴ و ۱۰۸
- ۷- رزا لوکزامبورگ، انقلاب روسیه، ص ۱۰۰. همچنین در: تونی کلیف، رزا لوکزامبورگ، ترجمه نسترن موسوی، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۵، ص ۹۰.

یادداشت‌ها:

- ۱- یونیوس Junius نام مستعار لوکزامبورگ برای این مقاله‌اش بود که با عنوان بحران سوسیال دموکراسی Die Krise der Sozialdemokratie به تاریخ آوریل ۱۹۱۵ در زندان به نگارش در آورد.
- ۲- نقل قول از مارکس و انگلس در پیشگفتار چاپ روسی سال ۱۸۸۲ بر مانیفست کمونیست: «اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلابی پرولتری در غرب بشود، به‌نحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، آنگاه مالکیت اشتراکی ارضی کنونی روسیه می‌تواند سرآغاز تکاملی کمونیستی گردد.» مانیفست کمونیست، فارسی چاپ پکن، ص ۶
- ۳- Hindenburg بعد از ابرت دومین رئیس جمهور المان در جمهوری وایمار بود و از مشتاق‌ترین و پرنفوذترین مدافعان صلح برست لیتوفسک با روسیه به‌شمار می‌رفت. او بود که در سال ۱۹۳۳ قدرت را به‌هیترل تفویض کرد.

۴- ماکسیم لیتوینف (۱۸۶۷-۱۹۵۱) از ۱۹۳۰ وزیر امور خارجه روسیه بود. در رای گیری منطقه زار Saar به سال ۱۹۳۵ در زمان هیتلر، ۹۵ درصد ساکنین داری حق رای، به بازگشت زار به ارایش سوم رای دادند. (برگرفته از کتاب «اندیشه های کارل مارکس در قرن بیست و یکم»، ص ۳۲۴ تا ۳۲۹)



روزا لوکزامبورگ، مسأله حق تعیین سرنوشت

روزا لوکزامبورگ (۱۸۷۰-۱۹۱۹) در پোলند متولد شد و نقش مهمی در جنبش سوسیالیستی المان بر عهده داشت. روزا به عنوان نظریه پرداز در حزب کمونیست المان، عمیقاً به دموکراسی مستقیم شورائی و سوسیالیسم علمی باور داشت و به همین دلایل، مخالف سرسخت دستگاه بوروکراتیک حزبی بود.

از نظر لوکزامبورگ، نقش شایسته حزب، نه سازمان دهی و کنترل انقلاب از بالا، بلکه برآمدن از بطن آن و خدمت به شورش های خودانگیخته کارگران است. روزا کتابی به نام «انقلاب روسیه» را در ۱۹۱۹، یعنی دو سال پس از انقلاب روسیه و در آخرین سال حیات خود نوشت.

لوکزامبورگ در این نوشته، لنین و تروتسکی را به خاطر تحمیل کردن نوعی دیکتاتوری بر دولت سوسیالیستی مورد نقد قرار داده است.

روزا لوکزامبورگ که یک پولندی یهودی تبار و سوسیالیست بود، در سرزمینی زاده شد که بخش بزرگی از آن همچون سرزمین قفقاز به زور «ضمیمه» امپراتوری روسیه تزاری و بخش دیگری ضمیمه امپراتوری اتریش و بخشی نیز به دولت پروس (المان) الحاق شده بود. در آن دوران چپ های پোলند، برای استقلال سرزمین خویش از زیر سلطه تزار مبارزه می کردند و به همین دلیل، روزا از همان آغاز فعالیت سیاسی خود مجبور شد به مسأله حق تعیین سرنوشت خلق ها بپردازد.

وی نخستین بار در سال ۱۸۹۶، در نوشته «توسعه صنعتی پোলند» خود مسأله هویت ملی و حق تعیین سرنوشت را مورد بررسی قرار داد. روزا در این نوشته، همچون مارکس و انگلس مطرح کرد تا زمانی که مناسبات پیشاسرمایه داری در یک کشور وجود دارد، وظیفه طبقه کارگر آن است که به همراه بورژوازی علیه آن مناسبات عقب مانده مبارزه کند. به همین دلیل نیز مارکس و انگلس روسیه تزاری را کانون ارتجاع اروپا می دانستند، زیرا در این کشور هنوز مناسبات پیشاسرمایه داری غالب بود. همچنین ارتش روسیه تزاری در سال ۱۸۴۹، خیزش دموکراتیک مردم مجارستان را سرکوب کرده بود.

بنابراین مارکس و انگلس خواهان استقلال پولند بودند، زیرا با تحقق دولت مستقل پولند توازن قدرت در اروپا به سود نیروهای مترقی و بهزیان نیروهای ارتجاعی به هم می‌خورد. همچنین پولند می‌توانست به الگویی برای دیگر ملیت‌هایی بدل گردد که با خشونت ضمیمه امپراتوری‌های روسیه تزاری و اتریش- مجار گشته بودند.

مارکس و انگلس از استقلال و تحقق حق تعیین سرنوشت خلق‌هایی پشتیبانی می‌کردند که پیروزی آن‌ها می‌توانست جبهه ارتجاع اروپا را ضعیف کند. به باور آن‌ها، استقلال پولند و ایتالیا در خدمت انقلاب و تحقق حق تعیین سرنوشت خلق‌های کروات، صرب و چک در خدمت ارتجاع و ضدانقلاب قرار داشت.

روزا لوکزامبورگ نیز همچون مارکس و انگلس پدیده حق تعیین سرنوشت خلق‌ها را پدیده‌ای اروپائی می‌دانست. لوکزامبورگ که خود در آغاز در آن بخش پولند می‌زیست که «ضمیمه» امپراتوری روسیه گشته بود، با نگرش در ویژگی‌های روسیه تزاری دریافت که پدیده ملی دیگر قابل دفاع نیست و باید از آن فراتر رفت. زیرا در آن هنگام در اروپای غربی دوران انقلاب‌های بورژوائی پایان یافته و در این بخش از قاره اروپا دولت‌های ملی دمکراتیک تقریباً تحقق یافته بودند. در عوض در شرق اروپا ساختار اقتصادی و سیاسی هنوز پیشاسرمایه‌داری بود و دولت استبداد مطلقه روسیه تزاری که تا آن زمان عقب‌گاه ارتجاع اروپا بود، با آغاز سده بیست دچار لرزش شد و روند فروپاشی آن آغاز گشت. همین وضعیت سبب شد تا اعتصابات کارگری و شورش‌های دهقانی در روسیه سبب زایش انقلاب ۱۹۰۵ در این کشور گردد. به این ترتیب، با تحقق دولت‌های ملی کم و بیش دمکراتیک در غرب اروپا، انقلاب بورژوائی از غرب به شرق اروپا کشیده می‌شد.

روزا لوکزامبورگ بنا بر پژوهش‌های خود دریافت که در پولند در رابطه با مسأله ملی دگرگونی‌های اساسی رخ داده بود، زیرا در دورانی که مارکس و انگلس می‌زیستند، اشراف پولند رهبری جنبش ملی را در دست داشتند، اما در آغاز سده بیست که مناسبات سرمایه‌داری در پولند اشغالی توسعه یافته بود، اشرافیت نقش تعیین‌کننده خود در اقتصاد ملی را از دست داده و از متن به حاشیه رانده شده بود، برای بازگرداندن چرخه تکامل به گذشته تاریخ در پی سازش با تزار بود. همچنین بورژوازی نوپای پولند گرایشی به تحقق استقلال آن سرزمین نداشت، زیرا تحقق این پروژه می‌توانست سبب محرومیت او از بازار بزرگ روسیه تزاری گردد. به همین دلیل، روزا لوکزامبورگ نوشت: «پولند با زنجیرهای طلائی به روسیه وصل است. نه دولت ملی، بلکه دولت چپاولگر منطبق با توسعه سرمایه‌داری است.» به عقیده وی، حتی طبقه کارگر پولند نیز در آن دوران خواستار استقلال پولند از روسیه تزاری نبود، زیرا کارگران صنایع مدرن پولند کارگران مسکو و پترزبورگ را نیروی پشتیبان خویش می‌پنداشتند. به این ترتیب در آن دوران، فقط آن بخش از روشن‌اندیشان پولند که از پایگاه اجتماعی چندانی برخوردار نبودند، خواست جدائی از روسیه تزاری را تبلیغ می‌کردند. همین بررسی سبب شد تا روزا لوکزامبورگ، به این نتیجه برسد که در دوران سرمایه‌داری شعار استقلال ملی فاقد هرگونه محتوای پیشرو و مترقی است و با توجه به وضعیت طبقاتی جامعه پولند قابل تحقق نیست، مگر آن که نیروئی بیگانه، یعنی نیروئی امپریالیستی در رابطه با تحقق منافع منطقه‌ای خویش خواستار استقلال پولند از روسیه گردد و این پروژه را با به‌کارگیری نیروی نظامی متحقق سازد. وی همچنین بر این باور بود که با تحقق سوسیالیسم دیگر فضائی برای خواست‌های ملی وجود نخواهد داشت، زیرا ملی‌گرایی به‌مثابه پروژه‌ای با خصلت جهانی سوسیالیسم در تضاد قرار دارد. و از آنجا که با تحقق سوسیالیسم هرگونه ستم ملی فضای زیست خود را از دست خواهد داد، زمینه برای تحقق جامعه جهانی، یعنی زیست تمامی جمعیت جهان در یک نظام تولیدی هموار خواهد گشت. این نگرش سبب شد تا روزا لوکزامبورگ همچنین به این نتیجه برسد که سرمایه‌داری توانائی تحقق استقلال ملی پولند را ندارد و هرگونه تلاش به‌همراه سرمایه‌داری برای تحقق این هدف گامی به پیش نخواهد بود. بنا بر باور روزا، از آنجا که طبقه

کارگر پولند در پی پروژه ملی نبود، بنابراین مبارزه برای تحقق این هدف دارای مضمونی ارتجاعی بود. آنچه در آن دوران برای طبقه کارگر پولند تعیین‌کننده بود، نه استقلال ملی، بلکه خودگردانی فرهنگی در امپراتوری روسیه تزاری بود.

مواضع روزا لوکزامبورگ در رابطه با نفی جنبش استقلال‌طلبانه پولند سبب شد تا جناح راست «حزب سوسیال دمکراسی پولند و لیتوانی» او را که عضو این حزب بود، آماج حمله قرار دهد. همچنین رهبری «حزب سوسیالیست پولند» که دارای گرایش ملی‌گرایانه نیرومندی بود و برای تحقق دولت مستقل پولند مبارزه می‌کرد، به شدت نظرات لوکزامبورگ را محکوم کرد. برخی از رهبران این حزب، حتی از پیوستن پولند به امپراتوری اتریش-مجارستان هواداری می‌کردند، زیرا بر این گمان بودند که در چنین وضعیتی منافع پولند بهتر برآورده خواهد شد. برخی دیگر نیز امکانات حزب خود را در اختیار دولت‌های امپریالیستی اروپا قرار دادند تا شاید این دولت‌ها با هدف تضعیف امپراتوری روسیه از مبارزه تجزیه‌طلبانه نیروهای ملی‌گرای پولند پشتیبانی کنند.

مبارزه لوکزامبورگ علیه جناح راست حزب سوسیال دمکرات پولند که دارای گرایش‌های شوونیستی بود، سبب شد تا روزا با طرح خواست حق تعیین سرنوشت خلق‌ها در برنامه حزب مخالفت کند. همین امر سبب شد تا دو «حزب سوسیال دمکراسی پولند و لیتوانی» و «حزب سوسیالیست پولند» که تا سال ۱۹۰۳ با هم متحد بودند، به‌خاطر اختلافی که در ارزیابی از حق تعیین سرنوشت داشتند، از هم جدا شوند.

لنین در آن زمان همچون لوکزامبورگ بر این عقیده بود که هدف سوسیالیست‌های پولند نباید مبارزه برای جدائی پولند از روسیه باشد و بلکه سوسیالیست‌های روسیه و پولند باید در جهت گسترش و تحکیم اتحاد جهانی کارگران مبارزه کنند و نخستین گام در این راه مبارزه در جهت اتحاد کارگران پولند و روسیه است. لنین حتی موافق جدائی دو حزب «سوسیالیستی» پولند از هم بود، زیرا او نیز «حزب سوسیالیست پولند» را حزبی شوونیستی و ارتجاعی می‌انگاشت. لنین که از یکسو تحت تاثیر اندیشه‌های کائوتسکی در رابطه با حق تعیین سرنوشت خلق‌ها قرار داشت و از سوی دیگر، به‌منابه عنصری از ملت روس می‌دید که دولت مرکزی امپراتوری روسیه ملیت‌هایی را که در امپراتوری تزاری می‌زیستند، مورد ستم فرهنگی قرار می‌دهد، به‌این نتیجه رسیده بود که هرگاه جنبش کارگری روسیه در رابطه با مسأله حق تعیین سرنوشت موضع روشنی نداشته باشد و یا آن را نفی کند، در آن صورت آب به آسیاب شوونیست‌های روس خواهد ریخت که ملت روس را تافته جدابافته می‌پنداشتند و ابرملت دیگر ملیت‌های امپراتوری می‌پنداشتند. بنابراین، برای آن که اتحاد کارگران ملیت‌های مختلفی که در روسیه می‌زیستند، به گونه‌ای پایدار تحقق یابد، به باور لنین درست آن بود که کارگران ملیت‌هایی که سرزمین‌های‌شان ضمیمه امپراتوری روسیه تزاری گشته بود، نباید خواستار جدائی از روسیه می‌بودند، اما کارگران روسیه باید حق تعیین سرنوشت آن‌ها را برای تشکیل دولت ملی مستقل به رسمیت می‌شناختند.

توانائی روزا لوکزامبورگ در رابطه با بررسی مسأله حق تعیین سرنوشت آن است که او منافع ملی و بین‌المللی طبقه کارگر را در برابر هم قرار نداد و از واقعیت‌ها حرکت کرد. وی با بررسی وضعیت طبقه کارگر پولند، به این نتیجه رسید که جدائی پولند از روسیه هیچ سودی برای طبقه کارگر پولند و جنبش جهانی سوسیالیستی نخواهد داشت.

روزا در مقاله‌ای تحت عنوان «مسائل سازمانی سوسیال دمکراسی روسیه» در سال ۱۹۰۴، به نقد نظرات لنین در مورد مسائل سازمانی می‌پردازد. این مقاله اساساً در نقد کتاب «بیک گام به پیش، دوگام به پس» لنین نوشته شد و لنین نیز بعدها بدان پاسخ داد. روزا، لنین را به «مرکزیت‌گرایی» افرای می‌تهد می‌کند و این‌که همه قدرت را به مقامات مرکزی حزب می‌سپارد و موجب می‌شود که به‌جای «کنترل عمومی توده‌های کارگر بر فعالیت‌های ارگان‌های حزب»، کمیته

مرکزی بر فعالیت کارگران انقلابی کنترل اعمال کند. رزا در آن مقاله، جمع‌بندی می‌کند که «خطاهای یک جنبش حقیقتاً انقلابی کارگری از لحاظ تاریخی بی‌نهایت سودمندتر و ارزشمندتر از لغزش‌ناپذیری بهترین «کمیته‌های مرکزی» است.»

روزا لنین را به‌خاطر این گرایش که گویا می‌توان از طریق مواد اساسنامه سازمانی سلاحی کم و بیش برنده ساخت که مانع نفوذ اپورتونیسیم شود، مورد انتقاد قرار می‌دهد. بی‌تردید حق با روزا است. لنین اصرار داشت که پرولترها بنا به‌غریزه طبقاتی انقلابی خود خواهان انضباط شدید، جدیت و قاطعیت و تمرکزند اما روشنفکران از چنین خصیصه‌ای به‌دور هستند و خواهان لیبرالیسم و خودمختاری و اپورتونیسیم در مسایل تشکیلاتی هستند. اما این گرایش نیز نادرست است زیرا «غریزه» در جامعه‌ای که با سلطه طبقه بورژوازی رقم خورده اغلب مساوی‌ست با ایده‌های بورژوائی.

انتقاد روزا از عملکرد بلشویک‌ها در زمینه حق رای همگانی، آزادی‌های سیاسی و به‌طور کلی برخورد به مخالفت عمدتاً از زاویه دفاع از مفهوم عام آزادی‌خواهانه، عدالت‌جویانه و دمکراسی‌طلبی است. وی در عین حال، میان موضع خود و دمکراسی بورژوائی خط فاصل روشنی می‌کشد.

از نظر روزا لوکزامبورگ: «آزادی فقط برای طرفداران حکومت، حتی برای اعضای حزب هر قدر هم که پر شمار باشند آزادی نیست. آزادی همیشه و منحصرأ برای کسی است که به‌نحو متفاوتی می‌اندیشد. نه به‌خاطر تعصب به مفهوم «عدالت»، بلکه تمامی آن‌چه که در آزادی سیاسی آموزنده، سودمند و خلوص بخش است به این خصیصه اساسی وابسته است، و کارائی آن زمانی از بین می‌رود که «آزادی □ به یک امتیاز ویژه تبدیل می‌شود.»

منابع:

گزیده‌هایی از روزا لوکزامبورگ، به کوشش پینتر هودیس و کوین ب اندرسون؛ مترجم حسن مرتضوی، نشر نیکا، ۱۳۸۶، مقاله انقلاب روسیه.

نامه روزا لوکزامبورگ به کلارا زتکین

نامه روزا لوکزامبورگ فردای شکست قیام اسپار تاکسیست‌ها و ۴ روز قبل از کشته شدن به‌دست ضدانقلاب به کلارا زتکین انقلابی بزرگ المان. این نامه با مقدمه پتر هودیس در شرح نامه همراه است.

این نامه بی‌درنگ بعد از پس‌آیند «قیام ساقط شده اسپار تاکسیست‌ها» در ۱۰-۴ ژانویه ۱۹۱۹ که برای سرنگونی دولت ابرت و شیدمان سوسیال‌دموکرات و برقراری دولت انقلابی نماینده طبقه کارگر المان تلاش کرد و خواهان سوسیالیسم خالص بود نوشته شد. آن‌چه به قیام منجر شد اخراج امیل ایشهورن* رئیس پولیس چپ‌گرای برلین از حزب سوسیال‌دموکرات بود، که به‌عنوان حمله مستقیم به چپ رادیکال تلقی شد. تعداد کثیری از کارگران و سربازان با برگزاری رشته‌ای از راهپیمائی‌های وسیع در برلین به این اخراج پاسخ دادند، برخی از راهپیمائی‌ها با شرکت نیم میلیون نفر انجام شد. با این که کارل لیبکنشت و دیگران از مشاهده این رخ دادها از خود بی‌خود شده و آن را درخواست سرنگونی رژیم تلقی می‌کردند، اما لوکزامبورگ آن‌ها را واکنش دفاعی می‌دید و فراخوان برای تصرف قدرت را زود رس خواند. اگر چه، او فکر می‌کرد نمی‌تواند در راه قیام مفروض جریان حوادث در عرصه‌ای که خودکشی بود بایستد. قیام در ۱۰ ژانویه در هم شکست، و او و لیبکنشت ۵ روز بعد به قتل رسیدند.

لوکزامبورگ نامه را با برنامه‌های مورد بحث برای انتخابات مجلس ملی آغاز می‌کند، که باید در ۱۹ ژانویه برگزار می‌شد. در کنفرانس برگزار شده حزب کمونیست در اواخر دسامبر در المان حزب کمونیست المان، با وجود مخالفت

شدید لوکزامبورگ، به‌عدم شرکت در انتخابات رای داد. او معتقد بود که خودداری از شرکت در چنین انتخابات‌های دموکراتیکی خطر منزوی‌شدن حزب کمونیست جوان در میان اکثریت طبقه کارگر را به‌دنبال دارد، بی‌آن که هیچ انقلاب پیروزی بتواند کامیاب شود. او در این‌جا با این استدلال که انتخابات ممکن است بر گزار نشود برای مطرح کردن بهترین وجه ممکن در باره باطل شدن (انتخابات)، تلاش می‌کند (در حقیقت انتخابات یک هفته بعد برگزار شد، با ۳۶ درصد از آرا برای حزب سوسیال دموکرات (SPD) و ۲۷ درصد برای حزب مستقل سوسیال دموکرات المان (USPD). لوکزامبورگ برای حفظ روحیه دوستان و رفقای قدیمی خود با یادآوری آن که هیچ شکستی ابدی نیست چون چنین «رخ داد هائی مدرسه شگرفی برای توده‌ها هستند» تلاش می‌کند. برازنده این نامه است که به مجموعه نامه‌های روزا لوکزامبورگ پایان می‌دهد، مسلم است که این نامه دیدگاه دراز مدت او را بیان می‌کند که مهم‌ترین جنبه مبارزه اجتماعی «رسوب عقلانی» است که برای نسل‌های آینده باقی می‌ماند تا مبارزه برای آزادی را ادامه دهند.

پتر هودیس

عزیزترین کلارا

امروز نامه مشروح ترا دریافت کردم، سرانجام خواندن آن را در آرامش و سکوت تمام کردم، و آن چه هنوز باور نکردنی‌تر است، پاسخ دادن به آن است. شرح شیوه زندگی که من - و همه ما - هفته‌ها، در (دل) هنگامه و غوغا، تغییر دائمی محل‌های زندگی، گزارش‌های بی‌پایان پر از هشدار، و در میان آن، کشش عصبی کار، کنفرانس‌ها و غیره و غیره زندگی کرده‌ایم غیرممکن است. من عملاً برای نامه نوشتن به تو وقتی پیدا نمی‌کنم. من تنها اکنون و بعد برای چند ساعتی در شب جای خود را دیده‌ام. شاید امشب من موفق به نوشتن این نامه بشوم. تنها واقعا نمی‌دانم چگونه آغاز کنم، من گفتمی‌های بسیاری برای تو دارم.

و بعد، اول از همه، تا جایی که به‌عدم شرکت در انتخابات مربوط است: تو به‌صورت فوق‌العاده زیادی هدف و پی‌آمدهای این انتخابات را دست بالا گرفته‌ای. هیچ روهل (۱) گرائی وجود ندارد و روهل به هیچ‌وجه در کنفرانس «رهبر» نیست. «شکست» ما تنها پیروزی رادیکالیسم تا حدی بچگانه، نیم پز، و یک بعدی بود. اما آن امر تنها در آغاز کنفرانس بود. در مسیر بعدی آن احساس بین ما (از رهبری مرکزی) و نماینده‌ها تا بنیان محکمی احیا شد، و زمانی که من در طی گزارش خود به‌صورت مختصر به مسأله شرکت در انتخابات بر گشتم، هم‌نوائی کاملاً متفاوتی را نسبت به آغاز (کنفرانس) احساس کردم. فراموش نکن که «اسپارتاکیست‌ها» در بخش اعظم خود از نسل جدیدی، رها از سنت‌های خسته‌کننده «حزب بزرگ قدیمی»، «آزمون و حقیقت» هستند. و آن امر باید در هر دو جنبه آن، سایه و روشن، مورد داوری قرار گیرد. ما همه به اتفاق آرا تصمیم گرفتیم مسأله این نقطه را نه خیلی بزرگ و نه خیلی تراژیک کنیم. در واقعیت، مسأله مجلس ملی (و انتخابات آن) با توفان رخ دادها به پس زمینه پرتاب خواهد شد، و اگر مسیر رخ دادها آن‌چنان که تاکنون بوده است ادامه یابد، اثبات آن که آیا امور حتی به نقطه انتخابات و مجلس ملی خواهد رسید به شدت قابل تردید خواهد بود.

داوری تو از موضوع (منظورم از این گفته ماهیت تراژیک تصمیم است «آن‌چه تو را نگران می‌کند») کاملاً متفاوت از داوری ماست، چون متأسفانه تو اکنون هیچ احساسی از جزئیات، آن‌چنان که ما انجام می‌دهیم، و علاوه بر آن، احساسی از موقعیتی ویژه، از موقعیتی که آدم نیازمند مشاهده مستقیم است نداری. اولین انگیزه من، زمانی که نامه و تلگرام ترا درباره مسأله انتخابات خواندم، فرستادن تلگرامی برای تو بود: هر چه زودتر می‌توانی بیا این‌جا. من مطمئنم که یک هفته ماندن در این‌جا و شرکت مستقیم در فعالیت‌ها و مشاوره‌های ما برای برقراری تفاهم کامل بین تو و ما در هر

همه رابطه‌ها می‌تواند کافی باشد. اکنون، اما، خودم را مجبور به گفتن خلاف آن به تو می‌بینم: درباره آمدن به این‌جا کمی صبر کن، تا زمانی که ما دوباره، تا اندازه‌ای اوقات آرام‌تری داشته باشیم. زندگی کردن در غوغای حاضر و خطر هر ساعته، تغییر دائمی محل‌های زندگی، فشار و حمله پیرامون برای تو مناسب نیست، و به‌ویژه امکان کار و مشاوره در یک وضعیت منظم وجود ندارد. من امیدوارم در یک هفته یا بیش‌تر اوضاع به این یا آن روش پالوده خواهد شد و کار عادی دوباره ممکن خواهد گشت. آشکاراست آمدن تو به این‌جا می‌تواند آغاز یک همکاری سامانه‌مند، در مسیری که توافق دوجانبه و درک مشترک به‌صورت خودکار فراهم خواهد شد باشد.

قابل توجه: ما هیچ «بروچاردیتانی» (۲) را وارد سازمان نکرده‌ایم. بر عکس، بروچاردت از (سازمان) «کمونیست‌های بین‌المللی» (۳) اخراج شد و در واقع به درخواست ما اخراج شد. بیش‌ترین بخش «کمونیست‌ها» از بلغارستان و برمن بودند. قطعاً این فراگیری جنبه‌های خاردار خود را دارد. اما در هر مورد این‌ها موضوع‌های ثانوی هستند که، باید پشت سر گذاشت و موضوعی است که به موازات پیشرفت‌های جنبش صریح‌تر خواهد شد.

جنبش ما و کل سراسر آلمان همراه آن در کل با شکوه در حال پیشرفت است. انشعاب از حزب سوسیال دموکرات مستقل به دلایل سیاسی کاملاً غیرقابل اجتناب شده است، چون حتی اگر افراد همان هائی باشند که در گوتا (۴) حضور داشتند، اما وضعیت کاملاً فرق کرده است.

بحران‌های سیاسی جدی که ما در برلین در طی تمام دو هفته گذشته یا حتی مدت طولانی‌تر تجربه کرده‌ایم راه کار سامانه‌مند آموزش سازمانی نیروهای تازه ما را مسدود کرده است، اما هم زمان این رخ دادها مدرسه شگرفی برای توده‌ها هستند. و سرانجام، باید تاریخ را همان‌طور که رخ می‌دهد، با هر مسیری که طی می‌کند دریافت. این واقعیت که تو روته فاهن (۵) را این‌چنین به ندرت دریافت می‌کنی مصیبت‌آمیز است! من شاهد آن خواهم بود که (روزی) شخصا هر روز آن را برای تو بفرستم. در این لحظه در برلن مبارزه‌ها ادامه دارند. بسیاری از جوانان شجاع ما کشته می‌شوند. میر، لنبور، و (ما می‌ترسیم) لئو (جوگیچس) دستگیر شده باشند.

برای امروز، باید پایان بدهم.

هزار بار در آغوش می‌گیرمت، روزای تو

پانوشت‌ها

*- در ۴ ژانویه ۱۹۱۹ دولت سوسیال دموکرات اخراج امیل ایشهورن را به‌عنوان رئیس پولیس برلین اعلام کرد. ایشهورن به جناح چپ حزب سوسیال دموکرات مستقل تعلق داشت. کارگران و سربازان انقلابی به این اخراج با راهپیمائی بزرگ در برلین جواب دادند، و برای مسلح کردن خود برای قیامی حرکت کردند که هیچ آمادگی برای آن نداشتند. قیام به‌سرعت در هم شکست. در طی چند روز از این شکست لوکزامبورگ و لیبکنشت از سوی ضدانقلاب دستگیر، نیروهای مسلح فاشیست اولیه (به‌اصطلاح سپاه داوطلب یا فریکورپس) مورد تعقیب و در ۱۵ ژانویه دستگیر و اعدام شدند.

۱- در کنگره تاسیس حزب کمونیست آلمان، ۳۰ دسامبر ۱۹۱۸ تا ۱ ژانویه ۱۹۱۹، قطع‌نامه‌ای درباره عدم شرکت در انتخابات‌ها برای مجلس ملی بر خلاف میل لوکزامبورگ، لیبکنشت و دیگر نماینده‌های رهبری مرکزی تصویب شد. قطع‌نامه توسط اتو روهل مطرح و به پیش برده شد.

۲- اشاره به جولیان بروچارد.

- ۳- در نوامبر ۱۹۱۸ عنوان «کمونیست‌های بین‌المللی»، در راس همه از سوی گروه‌های چپ در هامبورگ و برمن، و نیز از سوی گروهی در درسدن تصویب شده بود. آن‌ها در کنگره تاسیس حزب کمونیست المان به حزب پیوستند.
- ۴- حزب سوسیال دموکرات مستقل کنگره تاسیس خود را در گوتا در ۸-۶ آوریل ۱۹۱۷ برگزار کرد.
- ۵- ارگان حزب کمونیست المان که توسط روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت به‌عنوان جناح چپ حزب - لیگ اسپار تاکیست‌ها - از ۹ نوامبر سال ۱۹۱۸ منتشر می‌شد.

منبع:

نویسنده پتر هودیس؛ ترجمه از: هاتف رحمانی

(برگرفته از کتاب «اندیشه‌های کارل مارکس در قرن بیست و یکم؛ از ص ۳۲۹ تا ۳۳۵)

یاد رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت و سایر جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم گرامی باد!

یکشنبه بیست و دوم دی [جدی] ۱۳۹۸ - دوازدهم جنوری ۲۰۲۰

*کتاب «اندیشه‌های کارل مارکس در قرن بیست و یکم» حاصل تلاش چندین ساله «بهرام رحمانی» است. این کتاب تحقیقی و تطبیقی و تحلیلی در هفت فصل و ۳۸۳ صفحه در قطع وزیری توسط نشر «کتاب ارزان - استکهلم» در اوائل سال ۲۰۱۹ چاپ و منتشر شده است.